



9 جولای 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش شصت و چهارم)

حرکت بسوی کابل به هدف سرنگونی حکومت سقوی:

بتاریخ 6 میزان 1308 یعنی یک روز بعد از امضای پیمان علی خیل، لشکر وزیر و میسود (جمعاً 4500 نفر) تحت قیادت جرنیل یارمحمدخان به هدف فتح کابل بصوب "دوبندی" حرکت کردند تا با شاه ولی خان که قبلاً به هدایت محمدنادرخان همراه با تعدادی از اقوام معیتی برای تنظیم امور به آنجا رفته بود، یکجا شوند. برای شرح بقیه رویدادها تا فتح کابل و فرار حبیب الله کلکانی بسمت شمالی، بهتر است نخست جریان را از ورای کتاب مارشال شاه ولی خان که ملقب به "فاتح کابل" گردیده، مرور کرد و سپس آنچه را جرنیل یارمحمدخان وزیری به حیث یک شخصیت کلیدی در این جنگ در کتاب خاطرات خود از واقعیت ها به تفصیل بیان نموده است، بررسی کرد.

از کتاب "یادداشت های من": شاه ولی خان در این کتاب طبق هدایت محمدنادرخان و نقشه مطروحه او درباره حمله به کابل می نویسد که: «قبل از افتادن برف و انسداد راهها باید بکابل حمله شود، زیرا هر قدر در حمله به کابل درنگ نمائیم، به ضرر افغانستان تمام میشود؛ سامان و وسایل در دست ما نیست که از سرمای زمستان محفوظ بمانیم. مردم جنوبی درین مدت دراز از کار و مشاغل خود بازمانده اند. به اساس این نقشه من مامور شده بودم که با اقوام احمدزائی، جدران، منگل و حاجی به منطقه "دوبندی" بروم و در آنجا کارهای خود را تنظیم داده منتظر امر سپهسالار باشم..... من ترتیبات لازمه را گرفتم و از حاجی بتاریخ نهم سنبله جانب "قاسم خیل" عزیمت کردم و یازدهم سنبله آنجا رسیدم و 30 سنبله جانب دوبندی حرکت کردم. مردمیکه با من بودند 600 نفر بودند، چهارصد نفر از حاجی و دوصد نفر از سایر اقوام جنوبی که از گردیز بامن آمده بودند. مشکلات فراوان در پیش داشتم؛ درین هوای سرد نه خیمه موجود بود و نه بستره، سلاح ما نیز همان بود که مردم از خود داشتند و چند روز در دوبندی توقف کردم..... اخیراً نامه سپهسالار رسید که الله نواز خان و حاجی نواب خان یک تعداد وزیری ها را با خود آورده [؟] و فردا به دوبندی میرسند. بمجرد رسیدن آنها با مردم خود جانب "خوشی" رهسپار شوید و از آنجا به کابل حمله کنید..... عصر آنروز لشکرهای وزیری به دوبندی رسیدند و یک جوپه دیگر در 5 میزان آمدند. این لشکر تخمیناً به سه هزار نفر بالغ می شد [تعداد واقعی 4500 نفر بود که از علی خیل عازم دوبندی گردیدند] که یک ثلث آن اسلحه نداشتند..... بدیدن لشکر تازه دم خورسند شدید و قرار شد که فردا در طلوعه بامداد از راه "شترگردن" به خوشی برویم و از آنجا فوری به حمله آغاز کنیم. ساعت ده شب مراسله دیگر سپهسالار رسید؛ این مراسله سقوط مشرقی را ابلاغ داشته و قرار معلوم بعد از اینکه سردار محمدهاشم خان تا دم آخر استقامت نموده و زحمت زیاد کشیده در اثر آوازه سقوط قندهار و نفاق اقوام مشرقی لشکر حبیب الله به جلال آباد رسیده و آنجا را متصرف شده بودند، سردار محمدهاشم خان در حالیکه با خطرهای شدید مواجه بود، در کمال متانت [؟] از مشرقی خارج شده و میخواست براه سفید کوه خود را بسمت جنوبی برساند، اما در ظلمت شب راه گم شده از

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

سفیدکوه به علاقه توتگی [در ساحه تحت حکمروائی انگلیسها] فرود آمد و عساکر انگلیس ایشانرا نگذاشتند که بسمت جنوبی داخل شوند و به "توتگی" در قرارگاه خود برده اند. سپهسالار در خاتمه مکتوب خود مؤکداً نگاشته بودند که شما باید بدون وقفه حمله کنید و خود را به "تنگی و اغجان" که قوای حبیب الله آنجا سنگر گرفته اند، برسانید.»

شاه ولی خان می افزاید: «عصر 6 میزان به خوشی رسیدیم؛ آنجا توقف کردیم و در 8 میزان یک دسته مردم را بصورت مقدمه الجیش مامور کردم که در تنگی و اغجان شبانه حمله کند... شام روز قوه ما از تنگی و اغجان کامیابانه بازگشتند و سه صدتن از قوای مخالف را با خود اسیر آوردند... ولی در آخر غفلت کرده بجای آنکه مطابق پلان من لااقل یک دسته از نفری خود را برای حفظ سنگر می گذاشتند، آنجا را ترک گفته به خوشی باز گشتند. اسراء را نزد سپهسالار فرستادم و خود عازم "زرغون شهر" شدم و نماز خفتن به زرغون شهر رسیدم. جناب محمدگل خان مومند در زرغون شهر با ما پیوست. وی در سمت مشرقی با سردار محمد هاشم خان فعالیت زیاد نمود... و پس از سقوط مشرقی در جاجی و از آنجا به امر سپهسالار نزد من آمد... اطلاع آمد که عساکر مخالف دوباره تنگی و اغجان را متصرف شده استحکام گرفته اند... فیصله شد که باید تمام لشکرهای ما، قبل از دمیدن صبح در میدانی که میان تنگی و اغجان و زرغون شهر است، یکجا شده منتظر هدایت من باشند... قوای خود را به سه دسته تقسیم کردم: وزیرها را جانب راست، احمدزائی ها را به جناح چپ و لشکر جاجی و منگل و جدران را در قلب لشکر تعیین نموده هر یک را و به وظایف شان مستحضر گردانیدم و امر کردم که در روشنی صبح از سه طرف به تنگی و اغجان تعرض کنند... جنگ در گرفت، قوای مخالف بعد دو ساعت جنگ یکدسته جانب "محمدآغه" و یکدسته جانب "کاریز درویش" عقب نشستند؛ الله نواز خان با مردم وزیر و منگل فراریان محمدآغه را و مردم احمدزائی و جاجی و جدران فراریان کاریز درویش را تعقیب کردند و من به الله نواز خان... پیام کردم که از تعقیب فراریان بازگردند تا همه یکجا جانب کابل حمله کنیم؛ الله نواز خان بجواب من نوشت که: "فراریان را تا محمدآغه تعقیب کردیم و قوای مخالف شکست خورده و عبدالغیاث [جنرال سقوی] را اسیر و به امر من تیرباران شد و قوای ما آنها را جانب چهار آسیاب رانده به 13 میزان به چهار آسیاب رسیدند و باز گردانیدن آنها ممکن نیست... آن دسته از قوای ما که به تعقیب فراریان به کاریز درویش رفته بودند، تا "کلنگار" دشمن را تعقیب نموده به زرغون شهر آمدند. صبح 14 میزان عازم چهار آسیاب شدم... محمدگل خان مومند را مامور گردانیدم که با لشکر احمد زائی کوچی، احمدزی رود و طوطاخیل از راه سنگ نوشته به قلعه حشمت خان حمله کند و خودم با لشکرهای جاجی، منگل، جدران جانب هندکی [چهلستون] حرکت کردم.» (شرح مزید- کتاب "یادداشت های من"، صفحه 86 تا 93)

شاه ولی خان درباره جنگ "در اطراف پایتخت" شرحی دارد و می نگارد: به هندکی رسیدیم میان ما و مدافعین شهر کابل تنها "کوه شیردروازه" حایل میباشد. بمجرد وصول ما به هندکی توپ دشمن از تخت بابر شاه قوای ما را تحت آتش گرفت. الله نواز خان با لشکرهای خود در اینجا بما ملحق شد. شب در آغوش کوه به پایان رسید. صبح به حمله آغاز کرده پیشقدمی نمودیم. با تصرف کوه شیردروازه دشمن به تخلیه کوه "آسمانی" مجبور گردید. در 15 میزان زلمی خان منگل، زمک خان جدران، ملک جان جاجی با دیگر مشران قومی خود را به کوه "زنبورک" بمن رساندند. از تخت زنبورک شهر و اطراف آن به خوبی دیده می شد، جنگ به شدت جریان داشت. لشکر محمدگل خان از راه قلعه "حشمت خان" وارد میدان محاربه شد، یک دسته به سیاه سنگ و کوتل "یک لنگه" حمله کرد و با مقاومت سخت دشمن روبرو شد. از صبح تا شام جنگ دوام داشت. شب فرا رسید و هنوز آواز تفنگ

و توپ بلند بود. در این اثنا محمد عمرخان نصری مشهور به "سورجر نیل" که قومندان سقوی در کاریز درویش بود، [از حبیب الله بریده و با ما پیوست] و لشکر خود را گذاشته تنها نزد من آمد و اطلاع داد که قوای حبیب الله از لوگر و سمت جنوبی بسرعت جانب کابل می آیند و نیز قوای دشمن از مزار و مشرقی و قندهار نیز روبه کابل دارند. در اینجا ما باید با استفاده از تاریکی شب بدون درنگ باید به تعرض بپردازیم؛ با مشران قوم مشورت شد و آنها موافقه کردند. موضوع را به الله نوازخان و محمد گل خان ابلاغ کردم که به تعرض بپردازیم. ساعت ده بجه شب 15 میزان دهل نواز وزیر به اشاره من از تخت زنبورک طبل خود را بصدا درآورد. لشکر ما چون سیل از کهسار سرازیر شدند. در این موقع سه چیز خاطر من را به خود مشغول می ساخت: سرنوشت مردم رنج دیده کابل، مردم کوهستان و کوهستان که از جنگ دست بردار شوند تا قتل و قتل رخ ندهد و نیز سرنوشت عایله و خانواده ما که در ارگ زندانی بودند. اولین کار من امنیت شهر بود که فوری یک دسته را برای حفظ امنیت در نمایندگی های خارجی و یکدسته مسلح را در محلات شهر تقسیم کردم و مرکز خود را به سرای شخصی غلام نبی خان نزدیک مسجد شاه دوشمشیره تعیین نمودم. فردای آن شاه محمودخان [شخصی معتمد خود را که بعدها مشهور سید عبدالله شاه جی گردید و هندی الاصل بود، بجای خود در قوماندانی قوا توظیف کرد] و خودش با لشکر جاجی به کابل رسید. ارگ هنوز در محاصره است. روز دوم حبیب الله دروازه غربی ارگ را کشتود که با جنگ و گریز از کابل فرار کند. روز سوم اطلاع رسید که پردل باقوای خود آمده می خواهد از راه باغ بالا بکابل حمله کند. سردار شاه محمودخان بصورت فوری مردم جنوبی را که پراکنده در شهر بودند، جمع کرد و برای مدافعه به "شهر آراء" اعزام نمود. جنگ در آنجا شدت یافت و قوای پردل شکست کرد و خودش کشته شد، نعش او را مردم در چوک کابل چند ساعت آویختند. در این موقع آوازه حرکت قوای سقوی از مزار و جلال آباد شنیده شد. ما از حمله برارگ به دلیل زندانی بودن خانواده خود دو سه روز خودداری کردیم، تا آنکه نامه سپهسالار رسید و امر داد تا ارگ را بمبارد [با فیرتوپ] مورد حمله قرار دهیم. توپ ها را در کنار دریای کابل بسوی ارگ عیار کردیم. من و سردار شاه محمودخان در چهارباغ نزدیک توپ رفتیم به محمد یعقوب خان توپچی تحصیل کرده فرانسه امر دادم که توپ بزرگ فرانسوی را روبروی دروازه جنوبی ارگ آتش کند. فیردوم را خودم اجرا نمودم. به مجرد آواز توپ ما توپ های دیگر نیز به غرش درآمدند. ناگهان آواز دهشتناک و مهیب از ارگ برخاست و ذخیره چندین ساله مواد ناریه منفجر گردید و ارگ به کوره آتش تبدیل شد و آتش دشمن قطع گردید. امر آتش بس دادم.» (شرح مزید - کتاب "یادداشتهای من"، صفحه 95 تا 99)

شاه ولی خان می افزاید: «ساعت 9 شب وفدی از ارگ آمد. این وفد عبارت بود از سردار علیشاه خان و یک شیخ و دوملا و ملاها هر یک بیرق سفید در دست داشتند. علیشاه خان گفت که حبیب الله زولانه مرا شکست و بوسیله من بشما پیام داد که: "عنقریب همه عمارت های داخل ارگ میسوزد، عایله شما نیز تباه میشوند، اگر می خواهید از خطر نجات یابند، بگذارید که من سلامت به هندوستان بروم و در این صورت خود را بشما تسلیم میکنم و عایله شما نجات می یابد، ورنه بعد از دو سه ساعت همه در آتش سوخته جز کف خاکستری نصیب شما نخواهد شد؛" آن شیخ که مرشد حبیب الله بود [چرا شاه ولی خان از آن مرشد نام نبرده که او حضرت محمد صادق خان مجددی برادر حضرت نورالمشایخ بود که شرح آن بعداً به تفصیل ذکر میشود] و آن دوملا گفته های علیشاه خان را تأیید کردند، با سردار شاه محمود خان و دیگران مشورت کردم ملاها رفتند و علیشاه خان را نگهداشتیم... ساعت 12 شب یکی از ملاها

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

باز آمده گفت: "حبيب الله ما را فریب داده بود، همینکه ما را نزد شما فرستاد، از موقع استفاده کرده با کسان خود از دروازه شمالی جانب کوه دامن رفت." (مأخذ بالا، صفحه 99 - 100)

با این شرح شاه ولی خان فتح کابل را قاطعانه به نام خود ختم کرد و به همین دلیل اولین کسی بود که به بلندترین رتبه نظامی یعنی "مارشالی" و در عین زمان به لقب "فاتح کابل" مفتخر گردید. اینکه واقعاً او فاتح کابل بود، بعداً پس از بررسی کتاب خاطرات جرنیل یارمحمد خان وزیری که 72 سال بعد از فتح کابل به نشر رسید، قضاوت خواهیم کرد، و اما قبل از آن لازم است به چند نکته در نوشته جناب مارشال صاحب شاه ولی خان که اهم آن در فوق ذکر شد، تأمل و دقت نمائیم:

1 - مارشال صاحب خود شان اعتراف کردند که: «هشت ماه شده از فرانسه برآمده ایم، اقامت ما در جاجی بطول انجامید، بدون همین نقطه کوچک تقریباً تمام سمت جنوبی قهرماً بدست دشمن افتاده، هوا سرد شده میرود و مردم جاجی از کار تجارت خودمانده و در کمال پریشانی بسر می برند، پناه گزینان گردیز نیز اوضاع اقتصاد را پریشان تر کرده... عسکر منظم نداریم، سلاح و جبه خانه نداریم، خیمه و وسایل تأمین از سرما موجود نیست، سرمایه کافی که این امور را انجام دهد در دست ما نیست.» (صفحه 86-87 کتاب: یادداشتهای من)؛ با وجود همین مشکلات ایشان باجمعاً 600 نفر لشکر قومی چهارصد نفر از جاجی و 200 نفر از اقوام دیگر بتاريخ 30 سنبله بطرف دوبندی حرکت کردند. در اینجا سؤال میشود که حین حمله به کابل این همه توپ و تفنگ و کارتوس را به یکباره گی از کجا بدست آمد؟

2 - مارشال صاحب می نویسند که: «نامه سپهسالار رسید که الله نوازخان و حاجی نواب خان یک تعداد وزیری را با خود آورده که فردا به دیوبندی میرسند.» این گفته از حقیقت کاملاً بدور است، زیرا الله نوازخان و حاجی نواب خان در اینکار کوچکترین نقشی نداشتند، طوریکه یارمحمد خان وزیری در بیانیه خود در علی خیل بیان کرد که چرا و چگونه ایشان قبل از دیدار و معرفی شدن با دو نفر مذکور در راه ورود به جنوبی بودند.

3 - مارشال صاحب می نویسند که: «لشکرهای وزیری که به دوبندی رسیدند و جوبه دیگر آنها در 5 میزان آمدند، این لشکرها تخمیناً به سه هزار نفر بالغ می شدند که یک ثلث آن اسلحه نداشتند» (صفحه 89 کتاب) در اینجا باید خاطر نشان کرد که به تعداد 4500 نفر آنها باراول و در جوبه دوم بیش از 1500 نفر دیگر از وزیریها و میسود و اقوام همراه آنها به دوبندی رسیدند و چطور امکان دارد یک ثلث یعنی 2000 نفر آنها بدون اسلحه بوده باشند؟ آیا عسکر، بدون اسلحه به جنگ میرود؟ آنها نه تنها با اسلحه فراوان به شمول ماشیندار و توپ که از قلعه های جنگی اورگون و بعداً خوست بدست آورده بودند، مجهز بودند، بلکه از خود نیز سلاح شخصی و تفنگ های انگلیسی را همراه با کارتوس با خود داشتند، چنانچه در جنگ اورگون و خوست آنها از سلاح دست داشته خود استفاده کردند.

4 - مارشال صاحب از شروع حمله تا فتح کابل فعالیت های لشکر وزیر و میسود و نقش سران قومی آنها در پیشبرد جنگ کاملاً به نظر اغماض دیده و از نقش براننده آنها در جنگ یادآوری لازم نکرده است و همیشه سه نام ورد زبان نشان بوده است: خودش، الله نوازخان و محمد گل خان مومند. اینکار چشم پوشی یک واقعیت مسلم است و همه قهرمانی ها و فعالیت های جنگی را در پای خود و دونفر دیگر و همچنان بیشتر از اقوامی جنوبی که تعداد شان به اعتراف خود مارشال صاحب در حدود 600 نفر میرسید، ختم کرده اند که اینکار دوازده اصاف و حتی کتمان حقیقت میباشد، در حالیکه شواهد

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

عینی حکم میکند که بیشترین نقش را در فتح کابل لشکر وزیر و میسود برعهده داشتند، چنانچه این موضوع از ورای توضیحات جرنیل یارمحمدخان وزیری درکتاب خاطراتش آشکار میشود.

5 - اگر مارشال صاحب و برادرانشان اینقدر توانائی برای فتح کابل میداشتند، چرا مدت هفت ماه را بدون کدام نتیجه در جنوبی گذشتاندند و پیهم شکست ها را متقبل شدند و حتی سپهسالار محمدنادرخان به دینس بیری و همفریز نامه نوشت و خواهان کمک گردید و گفت که درغیرآن مجبور است از افغانستان خارج شده و به مساعی خود برای نجات کشورخاتمه دهد.

این بود شمه از نکاتی که درذهن هر خواننده و محقق تاریخ معاصرکشور خطور میکند، مگر کسانیکه در طول 45 سال همیشه به ادعای های صاحبان قدرت گوش فرا داده یا به آن باور داشته و یا از ترس نظام زبان به کلام نکشوده بودند، متأسفانه امروز بعضی ازآنها هنوزهم به همان گفته ها باورمند هستند و حتی در قبول آن اصرار می ورزند. اکنون که اسناد جدید و بعضی کتابها از شاهدان عینی و کسانیکه خود درآن جنگ ها نقش بارز داشته اند، از جمله کتاب پرمحتوای جرنیل صاحب یارمحمدخان وزیری ونیزاسناد محرمانه آرشیف های هند وانگلستان که دراین اواخر در اختیار قرار گرفته، لازم است برای درک واقعی رویدادها با اتکاء به اسناد جدید کوشش شود تا گوشه های تاریخی رویدادهای تاریخی کشور مورد بررسی مجدد قرارگیرند. اینک برای وضاحت مزید وقایع تاریخی در فتح کابل نگاهی به اهم نکاتی انداخته میشود که درکتاب خاطرات جرنیل وزیری منعکس شده اند.

(ادامه دارد)